

رابطه دولت و جامعه مدنی در عصر اقتصاد جهانی

۱ - مقدمه

دو پدیده مهم و مرتبط سالهای اخیر را می توان جهانی شدن اقتصاد (Economic Globalization) و گسترش موج دموکراسی (۱) دانست. این تحولات بویژه نوعی که اروپای شرقی و آمریکای لاتین و برخی کشورهای آسیای شرقی را درنوردیده، آنچنانکه باید بر کشورهای خاورمیانه و از جمله ایران تأثیر نگذاشته است. توجیحات متعارف، «استثنای خاورمیانه» را یا معلول شرایط روبنائی و فرهنگی چون اسلام و یا زیربنائی چون میزان رشد اقتصادی می دانند. هیچیک از این دو به تنهایی قادر نیست که توضیح دهد چرا جوامعی با ساختار اقتصادی - اجتماعی نسبتاً مشابه، بویژه در دو دهه گذشته، در امر برقراری دموکراسی عملکردی متفاوت داشته اند. این مشکل موجب شده است که محققین درصدد یافتن علل دیگری که ممکن است در این امر دخیل بوده باشند برآیند و درباره شرایط و چگونگی و میزان تأثیر آنها بر یکدیگر به تحقیق بپردازند. در چند ساله اخیر ویژگیهای ساختاری جامعه مدنی در خاورمیانه و تأثیر روند شکل گیری و گسترش دولت مدرن بر آن مورد توجه قرار گرفته است. تأکید بویژه بر عملکرد اقتصادی دولت و نقش آن در ایجاد برخی از بنیانهای جامعه مدرن مدنی و ممانعت از یا گیری برخی دیگر قرار داشته است. ناگفته پیداست که این بنیانهای متقابلاً بر نحوه و دایره عملکرد دولت تأثیر می گذارند. مقاله حاضر این کنش و واکنش را در عصر جهانی شدن اقتصاد بررسی میکند. برای این کار ابتدا مختصراً به تشریح نقش اقتصادی دولت پرداخته، و بعد از توضیحی کوتاه درباره معنای جهانی شدن اقتصاد، به تأثیر آن بر رابطه دولت و جامعه مدنی

در ایران خواهیم پرداخت.

۲ - نقش دولت در عرضه «خدمات عمومی» (Public Goods)

پاره ای کالاها و خدماتی نظیر جاده سازی و آموزش را یگان درحالیکه برای عملکرد جامعه و اقتصاد مدرن ضروریند معمولاً توسط مکانیسم بازار تولید نمی شوند. این کالاها بخاطر ماهیت خاصی که دارند، و یا بعلت وابستگی سایر بخشهای اقتصاد به آنها، باید بمیزان فراوان تولید شده و بقیمت ارزان، یا حتی مجاناً در اختیار همه قرار گیرند. لذا تولیدشان برای بخش خصوصی که بر انگیزه سودبری استوار است مقرون بصرفه نیست. فیلیپ سرنی (Philip Cerny) این خدمات را به سه گروه زیر تقسیم می کند. تنظیمی (Regulatory) تولیدی (Productive/distributive) و توزیعی (Redistributive). (۲) خدمات تنظیمی شامل حمایت از حق مالکیت خصوصی (و عمومی)، برقراری نظام پولی پایدار، محو موانع داخلی تولید و مبادله، یکسانی اوزان و سنجشها، و نظام قضائی که قراردادها را حرمت گذارده و اجرایشان را میسر می کند، هماهنگ سازی سیاست اقتصادی، نظام حمایتی تجارت [بین الملل]، و سایر وسایلی که برای دفع خطر نظام برافکن از هم پاشیدگی بازار لازمند میباشد. دسته دوم شامل کالاهائی است که یا دولت مستقیماً تولید می کند و یا با حمایت دولت تولید شده اند. از جمله تمام تولیدات شرکتیهای دولتی، مشارکت دولت در عرضه سرمایه مالی، خدمات زیربنائی، و انواع یارانه (subsidies) های تولیدی. گروه سوم شامل ارائه خدمات درمانی، رفاهی، شغلی و امثالهم است. (۳)

میران و اهمیت نقش دولت در عرضه هر گروه از کالاهای عمومی در مراحل مختلف توسعه سرمایه دارانه اقتصاد (۴) متفاوت است. در مراحل اولیه توسعه لازمه سرعت و تداوم رشد اقتصادی تخصیص متمرکز و سازمان نیافته منابع به تولید کالاهای کم سود (یا حتی فاقد سود) زیربنائی و صنایع پایه ای، بقیمت کاهش تولید کالای مصرفی، لااقل در کوتاه مدت است. مکانیسم غیر متمرکز بازار که بر مبنای سود استوار است در این مورد کارآئی زیادی ندارد. مضافاً بر این که در مراحل اولیه توسعه سرمایه دارانه این مکانیسم فاقد گسترش و استحکام است و نتیجتاً نارسا هم میباشد. لذا دولت ناچار به عامل تخصیص منابع یعنی عرضه کننده گروه دوم (کالاها و خدمات تولیدی) خدمات عمومی تبدیل می شود. این شرایط مستلزم «باز بودن» دست دولت و کم بها دادن به نقش بخش خصوصی است که معمولاً در این مرحله ضعیف و ناتوان هم می باشد. مرادف اقتصادی این پدیده عدم اجبار

دولت به عرضه گروه اول (خدمات تنظیمی) کالاهای عمومی است که در یک اقتصاد پیشرفته و متکی به بازار بشدت مورد تقاضا می باشند. عرضه گروه سوم (توزیعی) خدمات عمومی توسط دولت در این مقطع ناچیز یا هیچ است. این امر معلول دو علت است. از سویی جامعه نسبتاً فقیر و سطح توقعات برای اینگونه خدمات پائین است و از دیگر سونهادهای جامعه مدنی پیش-مدرن، به ویژه بنیادهای مذهبی، در عرضه این کالاها و خدمات نقش اصلی را بر عهده دارند.

در این مرحله از توسعه اقتصادی بنیادهای جامعه مدنی مدرن (۵) ناموجود و در صورت وجود تکامل نیافته اند. همچنین مفهوم «شهروندی» که قاعدتاً همزاد دولت مدرن و لازمه مشارکت مردم در امر حکومت (بعبارت دیگر دموکراسی) است هنوز برای بسیاری از افراد و نیروهای اجتماعی ناشناخته است. در نتیجه بنظر نمیرسد که هیچ فشار محسوس اقتصادی یا اجتماعی برای عملکرد دموکراتیک بر دستگاه دولتی وارد شود. این گونه دولتها، اکثراً خود انگیخته اند، ولی حتی اگر انتخابی هم باشند، معمولاً خود کامه اند. در اینکه آیا این ویژگی در راستای تخصیص قهری منابع محدود کشور به تولید کالاهای سرمایه ای لازم اما غیر سودبخش ضروری است اختلاف نظر وجود دارد. برخی معتقدند که انباشت اولیه سرمایه و مهیا ساختن رشد سریع و ورود به مدار خودگردان توسعه اقتصادی تنها توسط یک دولت خود کامه ولی خیر و خوش نیت که تحت نفوذ هیچ جناح و دسته ای نبوده و در کار اختصاص منابع، منافع کل جامعه را در نظر داشته باشد بهتر میسر است. نظر مقابل مدعیست که حتی در همین مرحله هم یک نظام دموکراتیک که در صورت خلاف و قصور مورد مؤاخذه و بازخواست قرار گرفته و عنداللزوم ساقط می شود، کارسازتر است.

با رشد اقتصاد، امر تخصیص منابع محدود، ظریفتر و پیچیده تر از گذشته شده و از توان دستگاه دولتی خارج می گردد. از سویی نیاز به ابتکار و فرصت جوئی بیشتر می شود و از سوی دیگر افزایش امکانات مکانیسم گسترش یا بنده بازار آنرا به ایفای نقشی مهمتر قادر می سازد. سرمایه گزاران داخلی و خارجی بشرط وجود فضای قانونی و سیاسی مساعد به شرکت در این جریان راغب می شوند. این تحولات افزایش نقش دولت در عرضه خدمات تنظیمی (گروه اول) و کاهش این نقش در خدمات تولیدی (گروه دوم) را می طلبند. لزوم وجود حکومت قانون و دولتی مسئول و جوابگوی مردم همگام با گسترش نهادهای جامعه مدنی مدرن لازمه تداوم توسعه اقتصاد در این مرحله است. در همین حال توسعه اقتصاد خود به عاملی در جهت پیدایش این نهادها تبدیل می شود. این تحولات هر دو نیازمند دموکراتیزه شدن جامعه و دولتند. به عبارت دیگر، برخلاف مرحله قبلی که در

آن دموکراسی شرط لازم نبود. اینجا به پیش شرط تداوم توسعه اقتصاد بدل می شود. (۶) هر قدر که گذار از یک دولت خودکامه به مردم سالار موفقیت آمیزتر باشد. شانس توفیق در رشد اقتصاد افزایش می یابد. از آنسورشد اقتصاد امکان برقراری و استمرار مردم سالاری را بالا می برد.

تا چندی قبل بینش غالب در میان روشنفکران «جهان سوم» مبتنی بر رد امکان موفقیت آمیز چنین گذاری برای این کشورها بود. این بینش با اشاره به «وارداتی» و از «بالا» بودن روند مدرنیزه شدن جامعه و اقتصاد کشورهای فوق و با این استدلال که لازمه بازتولید نظام سرمایه داری، مستلزم وجود حکومت خودکامه و نبود دموکراسی است به نتیجه فوق میرسید. وقایع دو دهه اخیر قاطعیت صدور چنین احکامی برای «جهان سوم» (و حتی وجود چنین «جهانی» را) بزیر سؤال برده است. «آزادی» حرکت اشکال مختلف سرمایه از ورای مرزهای ملی به جهانی شدن تولید کالاها و سایر فعالیتهای اقتصادی و کم رنگ شدن خصلت ملی آنها و ناروشنی مفهوم «وابستگی»، لااقل در بعد اقتصادی آن، منجر گردیده است. لازم است که این پدیده را بیشتر بررسی کنیم.

۳ - جهانی شدن اقتصاد Economic Globalization

از «جهانی شدن اقتصاد» (۷) تعاریف مختلف و گاه متضاد ارائه شده است. مراد ما در اینجا «رهائی» سرمایه در تمام اشکال خود (مالی، تولیدی...) از قید و بندهای «ملی» است. بنا بر این تعریفی که راس (R.J.S. Ross) و همفکرانش در دانشگاه کلارک (Clark University) بدست میدهند به منظور ما نزدیک است. آنها سرمایه داری جهانی (Global Capitalism) را بعنوان شکلی (Variant or submode) از سرمایه داری که از اشکال رقابتی و انحصاری آن متمایز... و بر نظامی متمایل به «جهانی شدن روابط تولیدی مبتنی است» تعریف کرده و برای آن سه رابطه استراتژیک «بین سرمایه و کار... سرمایه و سرمایه»... و طبقات، بویژه طبقه غالب یعنی «سرمایه دار، و دولت» (۸) برمی شمردند. در این مقاله ما بر سومین رابطه توجه داریم. آثار و عواقب «جهانی شدن» سرمایه بر دولت ملی در سالهای اخیر بسیار مورد تفحص قرار گرفته است. اما اکثر این ارزیابی ها به کشورهای پیشرفته سرمایه داری نظر دارند و موضوع را در رابطه با آنها بررسی میکنند. بینش غالب بر این مبنی است که «جهانی شدن»، توان دولت ملی را برای عرضه خدمات عمومی کاهش میدهد. مثلاً وجود یک نظام تجارتي باز، عدم نظارت بر خروج بی رویه سرمایه از مرزهای ملی، و پیدایش مراکز برونمرزی مالی و پوشش مالیاتی، و... امکانات

دولت ملی را برای ارائه گروه اول خدمات عمومی از طریق اخذ مالیات و استفاده از سایر ابزار برای کنترل صاحبان فعالیت سرمایه تقلیل داده و متقابلاً دست آنها را برای نقل و انتقالات بین المللی سرمایه و منابع تولید بر مبنای سودبری از طریق بازی با قیمت‌ها و نرخهای متفاوت مالیاتی بازتر کرده است. از سوی دیگر بقول رابرت رایش (Robert Reich) وزیر سابق کار ایالات متحده در نتیجه این تحولات صاحبان سرمایه دلیل و الزامی به مشارکت در امور اجتماعی و عام المنفعه کشور و یا حتی شهری که در آن به داد و ستد مشغولند ندارند. (۹)

ارائه گروه دوم خدمات عمومی هم در دو دهه اخیر بشدت کاهش یافته است. علاوه بر عوامل فوق الذکر، غلبه تفکر حاکمیت بازار که با روی کار آمدن مارگارت تاچر و رونالد ریگان از سوئی و فروپاشی بلوک شرق از دیگر سو تقویت شد نیز مؤثر بوده است. معتقدین به این تفکر مدعی اند که تولید گروه دوم کالاها و خدمات عمومی توسط دولت نه تنها اقتصادی و مقرون به صرفه نیست، بلکه علیرغم خواست و رضایت صاحبان سرمایه بوده و به بالا رفتن هزینه تولید و کاهش توان رقابت آنها در بازارهای جهانی منجر میشود. اشاعه اینگونه نظرات همگام با «رهائی» سرمایه فقط به کاهش توان دولت ملی در عرضه دو گروه اول خدمات عمومی خلاصه نشده بلکه، طبعاً، عرضه دسته سوم این خدمات را هم نزول داده است.

ماحصل کلام اینکه، بنظر منقدین، روند «جهانی شدن» تعادل حاصله بین «دولت رفاه» (Welfare State) و بخش خصوصی را که بدنبال بحران بزرگ اقتصادی دهه سی میلادی برقرار شد و بازتولید مسالمت آمیز نظام در بعد از جنگ جهانی دوم را میسر کرد، بر هم زده است. این تعادل به مدت چند دهه رشد اقتصادی همگام با رفاه را ممکن ساخت. این داعیه بر پایه یک فرض مهم قرار دارد و آن وجود یک حالت تعادل قابل قبول بین دولت و جامعه قبل از روند «جهانی شدن» است. این فرض شاید در مورد کشورهای پیشرفته سرمایه داری صادق باشد اما مشکل بتوان آنرا به سایر کشورها هم اشاعه داد.

تا اواخر دهه هفتاد میلادی بینش غالب میان نخبگان کشورهای در حال توسعه مبتنی بر نفی تداخل در نظام (سرمایه دارانه) اقتصاد جهانی بود. این نخبگان چنین جریانی را بسود این کشورها ارزیابی نکرده بلکه سبب مشکلات عدیده میدانستند. تجارت بین الملل مکانیسمی بود که «مبادله نابرابر» (Unequal Exchange) را ممکن میکرد. این مکانیسم اغنیا را غنی تر و فقرا را فقیرتر میساخت. سرمایه خارجی که بقصد سودبری مضاعف از طریق استثمار مضاعف نیروی کار ارزان آمده بود با خارج ساختن این سود

مبادله نابرابر را ممکن میساخت. دولتهای سرسپرده و فاسد ضامن اجرای این روند بودند. یک دولت خوب و مردمی میبایستی در برابر فشار سرمایه خارجی و دول امپریالیستی مقاومت کرده و این روند را نه تنها نقصان دهد بلکه در صورت امکان متوقف کند. بدون ورود به بحث در میزان درستی این نظر (۱۰) باید متذکر شد که بر اساس این نظر هر دولتی چه بد و چه خوب، دارای ماهیتی مداخله گر، یعنی عرضه کننده خدمات عمومی است. مضافاً، هر دو عمدتاً نوع دوم، یعنی کالاها و خدمات تولیدی، را عرضه و از ارائه نوع اول خودداری میکنند. بنابراین برای اینگونه کشورها، منجمله ایران فرض بر هم خوردن تعادل رابطه دولت و جامعه نادرست است زیرا تعادل فوق هرگز برقرار نشده بود که بر هم خورد.

۴ - دولت و اقتصاد در ایران

روند روشنگری که منجر به انقلاب مشروطه شد ایرانیان را با مفهوم مدرن دولت یعنی «دولت ملی» (nation state) آشنا ساخت. به اعتباری میتوان اصلاحات امیرکبیر را، هر چند که تا سرانجام ماند، سرآغاز شکل گیری دولت ملی دانست. این روند، اما، تحول طبیعی خود را نیمود. در جامعه مدنی سنتی ایران نهادهای مذهبی و ایلیاتی غلبه داشتند. حس ملیت در آن ضعیف بود و تفرق و چند مرکزی رواج داشت. مضافاً این جامعه محافظه کار و واپس گرا بود و با مفهوم شهروندی که نوعی برابری و مساوات همگان را القا میکرد میانه خوشی نداشت. در همین حال سیاستهای استعماری بویژه رقابت بین روس و انگلیس برای کسب امتیازات در اوج خود بود. اقلیت ناچیز ولی با نفوذ روشنفکران بیشتر بفکر استقلال سیاسی و اقتصادی مناسب با جامعه مدنی سنتی ایران بودند به همین دلیل، رهبران سیاسی بزودی مجبور شدند که برای ارائه دو گروه اول و دوم خدمات عمومی شدیداً بر دستگاہ دولتی تکیه کنند. حکومت رضا شاه به منزله غلبه «از بیرون» دولت مدرن بر جامعه مدنی سنتی ایران بود که در نتیجه درآمد نفت و تقلیل بیش از پیش نقش نهادهای جامعه مدنی سنتی، عرضه گروه سوم این خدمات را نیز عهده دار شد. هر چند که نهادهای فوق الذکر، بویژه نوع مذهبی این نهادها چون موقوفات در این زمینه هنوز ایفای نقش میکردند. (۱۱)

این واقعیتی است که دولتهای معاصر در ایران تکیه بر طبقات غالب (در ابتدا تجار و مالکین و بعدها تجار و صاحبان صنایع) نداشته اند. اما در عین حال دولت مستقل از جامعه (بتعبیر اسکوکپول که بیشتر با حکومتهای نظامیان کودتاگر منطبق است) (۱۲) هم نبوده و برای بقای خود و حفظ آرامش مجبور به در نظر گرفتن برخی خواستههای جامعه بوده است. بعد از انقلاب مشروطه دیگر دولت مرکزی برای بل و طایفه خاصی متکی نبود و اقتدار و

تسلط آن بر حکام و متنفذین محلی به صورت یک ضرورت درآمده بود. این «استقلال» دولت از جامعه و «در خود» و «برای خود» بودن آن کاهش یافت و تکیه آن بر حمایت «ملت» افزایش گرفت. در این جا نباید به اشتباه افتاد و در اهمیت و میزان این حمایت غلو کرد. تکیه گاه اصلی حکومت دستگاه دولتی و مخصوصاً ارتش و نیروهای انتظامی بودند. اما از آن بی اعتنائی به «رعیت» که تا دوران قاجار یکی از مشخصات حکومت‌های ایران بود کاسته شد. بویژه روشنگری‌های متفکران عصر مشروطه در آگاه‌سازی شهروندان به حقوق خود مؤثر بود. دولت مرکزی از سونئی بشدت سعی در متلاشی ساختن پایگاه‌های سنتی قدرت، مانند مالکین بزرگ، رهبران ایلات و عشایر، مراجع تقلید، و بسیاری از جوانب جامعه مدنی سنتی داشت. اما از سوی دیگر، و تا حدودی برای جبران فروپاشی جامعه مدنی سنتی، برخی نهادهای جدید بوجود می‌آورد. محدود ساختن اختیارات حکام شرع و ایجاد دادگستری در زمان رضا شاه مثال خوبی در این زمینه است. تا آنجا که به مقوله اقتصاد مربوط می‌شود، همه رژیم‌های بعد از مشروطه، از جمله جمهوری اسلامی علیرغم پاره‌ای شعارها، ظاهراً لزوم توسعه اقتصاد و بخصوص صنعتی شدن را اذعان و در جهت آن اقدام کرده‌اند.

مجموعه این تحولات میبایست منجر به گذار از خودکامگی به دموکراسی میشد تا زمینه ورود به فضای توسعه خودگردان فراهم شود. اما هرگاه لازمه قدم بعدی کاهش نقش دولت و اختیار دادن به نهادهای غیر دولتی، اعم از اقتصادی، و یا غیر، بوده، دول حاکم بر ایران تعلق بخرج داده‌اند. «استثنای» ایران فی الواقع در امتناع دولتها از قبول کاهش نقش خود نبوده، زیرا معمولاً کسانی که بر مرکب قدرت سوارند هیچگاه داوطلبانه پیدا نمیشوند و تنها تحت فشار و بالاجبار بدین امر تن در میدهند. درست است که تقدم زمانی سلطه دولت بر جامعه مدنی مدرن اولی را قادر ساخت تا بر دومی تأثیرات عمیق و تعیین کننده گذارده و از شکل گیری احزاب سیاسی، مطبوعات مستقل، تشکلهای صنفی متکی به اعضا، و کلاً نهادها و مبانی حقوقی دموکراتیک جلوگیری کند و بدین ترتیب رشد جامعه مدنی را کند و غیر متعارف سازد، اما این «گناه اولیه» به تنهایی قادر به توضیح «استثنا»ی ایران و خاور میانه نیست. مشابه این روند شکل گیری از بالا و بیرون دولت مدرن مقدم بر جامعه مدنی در تعداد دیگری از کشورهای اکثراً غیر اروپائی رخ داده است، ولی آنها کمابیش موفق به گذار از خودکامگی به دموکراسی شده‌اند. توضیح استثنای ایران نیازمند عوامل دیگری هم هست. محققین به نقش درآمد نفت که دولت را از اتکا به مالیاتها (و مالیات دهندگان) رها کرده و رابطه آن را با بخش خصوصی به صورت رابطه ای معکوس در آورده به این معنا

که این بخش را وابسته به ارزش حاصل از این درآمد نموده اشاره داشته اند. (۱۳) عامل مهم دیگر که به بحث ما در اینجا ارتباط دارد غلبه بینشی است که هرگونه حرکت و اصلاحی را از دولت می طلبد. (۱۴) نتیجه چنین بینشی وجود دولتی است که در تمام شئون اعم از اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی خود را «قیم» مردم دانسته و بجای آنها تصمیم گرفته و عمل میکند.

۵ - نتیجه گیری

یکی از مهمترین عواقب ورود به عرصه «جهانی» برملا شدن ناتوانی دولتهای ملی در تداوم دخالتگری است. این امر بخودی خود و همواره بد نیست. (۱۵) دولتها و مردم بیش از پیش پی میبرند که زندگی اجتماعی پیچیده و نیازمند روابط و نهادهاییست که دولت نه میتواند و نه باید بر آنها کنترل داشته باشد. ازین گفته نباید چنین برداشت کرد که به حضور دولت نیازی نیست. مسئله نحوه این حضور است. یکی از نگرانیهای روشنفکران مردمی در بسیاری از کشورهای فاقد دموکراسی این بوده که «جهانی شدن» باعث شود که دولتها با فشار «قوانینی» را تحمیل کنند که توان رقابتی و سود بالای سرمایه را بقیمت پائین نگاه داشتن دستمزدها و پایمال کردن حقوق مردم، بخصوص کارگران تحصیل بنماید. تجربه بسیاری از کشورهایی که در این راه گام برداشته اند (کره و تایوان و اندونزی و...) جای تردید نمیگذارد که این نگرانی واقعی است. اما نباید پنداشت که این تنها، و یا حتی بهترین راه است. توان رقابتی میتواند از بهره وری بالا هم حاصل شود. این خود محصول ارائه آموزش و بهداشت همگانی و رایگان با کیفیت خوب. امکانات حمل و نقل و ارتباطی پیشرفته، و نظام بانکی و بیمه ای مناسب و... می باشد. توان بالای رقابتی کشورهایی که در آنها سطح دستمزدها بالاست معلول اینگونه عوامل است. دولت به جای آنکه خود راساً تمام این کالاها و خدمات را تولید کند با تکیه بر اهرمهایی چون قوانین و معیارهای حفاظتی و مالیاتی بر تولیدشان توسط نهادهای غیر دولتی و اکثراً غیر انتفاعی، نظارت میکند.

ایران امروزه صاحب اقتصادی با ساختار زیربنایی مناسب و سرمایه ثابت نسبتاً کافی است. وجود نیروی کار نسبتاً آموزش دیده و ماهر و شرایط مساعد جغرافیائی پیش شرطهای ورود به مدار توسعه یافتگی را فراهم ساخته است. گره اصلی اقتصاد ایران کمبود منابع و یا نیروی انسانی نیست. مشکل آن را باید در نقش سلطه جویانه ای که دولت ایفا میکند جستجو کرد. این امر به ایجاد و تداوم یک رابطه نابرابر بین دولت و جامعه کمک کرده است. «جهانی شدن» دولت را مجبور میسازد که بیشتر رعایت قانون و مقررات را کرده و

نهادهای غیر دولتی و بین المللی (بمعنای واقعی آن، نه بین الدولی) را تحمل و احتمالاً با آنها همکاری هم بکند. (۱۶)

زیرنویسها

۱- در این مقاله همه جا از اشاره به دمکراسی مفهوم محدود و سازمانی آن یعنی نظامی پارلمانی و منتخب شهروندان مورد نظر است.

۲- نگاه کنید به Cerny. خود او متذکر میشود که این تقسیم بندی را از تشودور لوی Theodore Lowi به عاریت گرفته است.

۳- همانجا، ص ۵۹۸.

۴- در اینجا ما وارد بحث تفاوت «رشد» و «توسعه»، و همچنین بدیلهای رشد سرمایه دارانه نمیشویم. درباره هر یک از این مقولات مباحث فراوانی موجود است.

۵- از جامعه مدنی تعاریف متفاوت داده شده است. نگاه کنید مثلاً به امیر احمدی. در اینجا مراد ما تمام نهادها و لایه های بین فرد و خانواده از یک سو و دولت از سوی دیگر است. بدین معنا تمام سازمانها و نهادهای غیر دولتی را که در عرصه اجتماع فعالند شامل میشود. این تعریف برای کشورهای نظیر ایران که فاقد جامعه مدنی گسترده بوده و همه چیز حتی اقتصاد وابسته به دولت است مناسبتر میباشد. بدیهی است با توسعه جامعه مدنی نیاز به تشخیص پیدا شده و مثلاً «جامعه سیاسی» یعنی احزابی که مشخصاً قصد کسب قدرت سیاسی را دارند، و «جامعه اقتصادی» از یکدیگر تفکیک میشوند. لفظ مدرن در اینجا برای خاطر نشان ساختن وجود جامعه مدنی در تقابل با جوامع سنتی است که گرچه بعضاً گسترش یافته، اما مانند سایر جوانب جوامع سنتی توسط نهادهای مذهبی قبضه شده است. تبلور وجود جامعه مدنی سنتی در ایران را میتوان در نحوه انتخاب و ترکیب دو دوره اول مجلس شورای ملی دید. مراد از جامعه مدنی مدرن، آنچنانکه هگل و مارکس اشاره میکنند، اینست که در این جوامع سرمایه داری پدیدار میشود.

۶- تحقیقاتی که درباره رابطه توسعه اقتصادی و دمکراسی صورت گرفته، به نتایج یکسانی نمیرسند (نگاه کنید به Przeworski et). علت ممکن است این باشد که برخی از این تحقیقات در مورد کشورهاییست که در مراحل اولیه توسعه اقتصادی قرار دارند و در آنها وجود یک نظام خودکامه و غیر دمکرات با رشد اقتصاد منافات ندارد، در حالیکه برخی دیگر در مقاطع بالاتری قرار داشته و دمکراسی به پیش شرط رشد بیشترشان تبدیل شده است.

۷- برای یک بررسی تئوریک ازین پدیده نگاه کنید به سیروس بینا Bina.

۸- نگاه کنید به Ross and Trachte صفحات ۲۵-۲۶.

۹- نگاه کنید به Reich فصل هشتم.

۱۰- امروزه اکثر اقتصاد دانان معتقدند که این مسئله، مثل بسیار موارد دیگر، بستگی به شرایطی دارد. اگر اقتصاد کشوری توانسته باشد به یک حد نصاب قابل قبول دست یافته باشد، ورود به عرصه جهانی میتواند مثبت باشد. برای توضیح بیشتر نگاه کنید به Baumol. اعتقاد ما بر این است که از نظر زیربنائی اقتصاد ایران در موقعیتی هست که بتواند از ورود به عرصه جهانی بهره گیرد.

۱۱- طرفه آنکه بعد از روی کار آمدن جمهوری اسلامی بیشتر این نهادها «شبه دولتی» شده اند و به این اعتبار بر نقش دولت در عرضه این گروه از خدمات عمومی افزوده شده است.

۱۲- امروزه از نظر تئوریک دولت در ایران چیزی بین مفهوم نئومارکسیستی پولانتزاس میلیند (Poulantzas - Miliband) و دولت «در خود» اسکوکول (Skocpol) میباشد. دومی دستگاه دولتی را عبارت از «مجموعه نهادهائی در خود و مستقل از جامعه» میداند که «بر سرزمین و مردمی حاکم بوده و اهدافی را تعقیب میکنند که الزاماً خواست جامعه نیست و یا در جهت منافع اقشار و طبقات آن حرکت نمی کند». پولانتزاس میلیند بوجود نوعی از خواستگاه طبقاتی دولت معتقدند اما تعبیرشان با تعریف «ابزارگرایان» (instrumentalists) متفاوت است زیرا نوعی خودمختاری برای دستگاه دولتی قائل اند. میلیند دو انگیزه «خارجی» (منافع طبقاتی) و «داخلی» (برخاسته از درون دولت) برای حرکات دولت می شمارد. انگیزه داخلی به دو قسم است: منافع خصوصی دولت مداران، و آنچه که بنظر آنها منافع ملی بحساب می آید. برای بحث بیشتر نگاه کنید به Raju Das.

۱۳- نگاه کنید مثلاً به مقاله John Waterbury در کتاب Salame.

۱۴- نظریه فوق در مقطع انقلاب سال ۵۷ ایران در بین نیروهای اپوزیسیون رژیم شاه، اعم از مذهبی و یا غیر مذهبی، غالب بود. یک انتقاد اساسی به رژیم شاه این بود که آنچنان که باید دخالتگر باشد نیست و مثلاً بر عملکرد سرمایه (خارجی) کنترل کافی ندارد. راه حل پیشنهادی نه افزایش نظارت، بلکه افزایش دخالت بود. نتیجتاً قانون اساسی جمهوری اسلامی سرمایه گزاری خارجی را منع کرد و انحصار تجارت بین الملل را به دولت وا گذاشت. «ملی» کردن موسسات خصوصی اوایل انقلاب و سالها جنگ با عراق نقش اقتصادی دولت را افزایش داد و جامعه را پیش از پیش وابسته به دولت ساخت. این در

حالیست که قبل از انقلاب دولت بویژه در ارائه گروه دوم خدمات عمومی نقش بسیار مداخله گرانه ای داشت و جامعه شدیداً به آن وابسته بود. بنا بر این مشکلی که رژیم شاه داشت، یعنی عدم توانایش در وفق دادن خود با نیازهای جدید اقتصاد از طریق افزایش ارائه گروه اول خدمات عمومی و کاستن از عرضه گروه دوم، تشدید شد. در حالیکه پیشرفت اقتصاد بیشتر و بیشتر منوط بر گسترش نهادهای قانونی و جامعه مدنی و کاهش نقش حضور دولت گردید، بعکس نقش قیومیت دولت افزایش یافت و در راه رشد نهادهای فوق الذکر، خواسته و یا ناخواسته، مانع ایجاد شد. نتیجتاً نابرابری رابطه دولت و جامعه تشدید گردید. پایان جنگ ایران و عراق، وخامت اوضاع اقتصاد در آن مقطع، فشار نزدیک به انفجار مردم برای آزادیهای سیاسی و مدنی و بالاخره مسائل ناشی از «جهانی شدن» باعث توقف روند افزایش نابرابری رابطه فوق شده و حتی شاید بتوان مدعی شد که اینک حرکت معکوس آغاز شده است. اما تذکر دو نکته ضروری است: اولاً هنوز رابطه بمیزان غیر قابل تحملی یکجانبه و نابرابر است؛ و ثانیاً، گرچه علت اصلی هر عقب نشینی دولت فشار مردم است. در اینکه آیا این روند میتواند تا آنجا پیش رود که رابطه فوق را «متعادل» سازد تردید است. ماهیت ایدئولوژیک دولت، امکانات مادی آن نظیر درآمد نفت، وجود قشر بزرگی در نهادهای «انقلابی» که ازین رابطه نامتعادل ارتزاق میکنند از جمله موانع بزرگ در راه این روند معکوس میباشد.

۱۵- مثلاً ناتوانی دولت در کنترل بر وسائل ارتباط از راه دور برای کشوری چون ایران مثبت هم هست.

۱۶- نباید انتظار داشت که دولت راساً و به طیب خاطر دامنه عمل خود را محدود کند. وارد آوردن فشار به دولت توسط نهادهای جامعه برای کاهش دخالت مستقیم و تبدیل آن به نقش نظارتی هم، گرچه لازم، ولی نا کافیهست. مردم، بویژه نخبگان هر جامعه مسئولیت خطیری دیگری هم دارند و آن برپائی نهادها و تشکلات مدنی (غیر دولتی) برای عرضه خدمات عمومی مذکور در بالا است. مثلاً نهادها و تشکلاتی که به حمایت از حقوق بشر پرداخته، بویژه با پایمالی حقوق فردی توسط دولت مبارزه میکنند نه تنها دولت را محدود کرده، بلکه به عرضه گروه اول خدمات تولیدی اقدام کرده اند. بهمین منوال ایجاد نهادهای غیر انتفاعی (و حتی انتفاعی) که به امر آموزش مردم میپردازند گروه دوم خدمات عمومی را تولید میکنند. و یا مؤسسات خیریه غیر دولتی ارائه دهنده گروه سوم این خدماتند. بدین ترتیب است که میتوان امیدوار بود که رابطه بین دولت و جامعه مدنی در کشوری چون ایران متعادل شود.

مآخذ مورد اشاره در متن:

- Amirahmadi, Hooshang "Emerging Civil Society in Iran," SAIS Review, Summer-Fall 1996, 16 (2). PP, 87-107.
- Bina, Cyrus, "Globalization: The Epochal Imperatives and Development tendencies", in Dev Gupta (ed). Political Economy of Globalization, MA; Gluwer, 1997.
- Baumol, William, "Productivity Growth, Convergence and Welfare: What the Long-Run Data Show," American Economic Review Dec. 1986, 76(5) Cerny, Philip: Globalization and Collective Action, "International Organization Autumn 1995, 49(4), PP. 595-625.
- Das, Raju, "State Theories: A Critical Analysis, "Science and Society, Spring 96, 60(1), PP. 27-57.
- Lowi, Theodore, "The End of Liberalism" Ideology, Policy, and Crisis of Public Authority. New York: Norton, 1969.
- Prezeworski, Adam, and Fernando Limongi, "Political Regimes and Economic Growth, "The Journal of Economic Perspective, Summer 1993, 7(3).
- Reich, Robert, The Work of Nations: Preparing ourselves for Twenty-First Century Capitalism, New York: Knopf, 1991.
- Ross, R.J. S., and K. C. Trachte, Global Capitalism: The New Leviathan, Albany, NY; SUNY Press, 1990.
- Salame, Ghassan, (ed.), Democracy Without Democrats? London: I. B. Tauris, 1994.

تاریخی

سرنوشت قانون اساسی مشروطیت ایران

بمناسبت ۱۴ مرداد سالروز انقلاب مشروطیت

انقلاب مشروطیت مردم ایران فرزندی به نام قانون اساسی به دنیا آورد که هنوز چشم به جهان نگشوده بود به حیاتش خاتمه دادند و بجای آنکه هر چهاردهم مرداد بر سر گورش بعزایش بنشینند، جشن ها گرفتند و شادینها کردند.

موانع اصلی بر سر راه اجرای قانون اساسی مشروطیت یکی روحانیت ارتجاعی و دیگری سلطنت استبدادی بود. زیرا بقا و دوام هر دو آنها بستگی به عقب ماندگی و نا آگاهی جامعه داشت. روحانیت با سوء استفاده از دین باوری توده ها از طریق آلوده کردن اذهان عمومی به خرافات و سلطنت از طریق اختناق و نابودی و به بند کشیدن آزاداندیشان، از ارتقا سطح شعور و فرهنگ جامعه و شکوفائی استعدادها جلوگیری می کردند و این تلاش همواره با اتحاد و یاری یکدیگر صورت میگرفت.

اگر پس از پیروزی انقلاب ۲۲ بهمن ماه ۵۷ تا کنون ملت ایران از اجرای مواد قانون اساسی خاصه آزادیهای مندرج در آن برخوردار بود نه عقب ماندگی در جامعه باقی مانده بود و نه انقلابی بوقوع می پیوست بلکه امروز کشور ما در ردیف یکی از کشورهای پیشرفته و صنعتی جهان بود.

تفاوت دو کشور آسیائی ژاپن که امروز بازار صنعتی جهان را فتح کرده است و ایران عقب مانده و وابسته به ژاپن فقط در یک چیز است ملت ژاپن فاقد منابع طبیعی و نفت است و ملت ایران بر روی گنج منابع طبیعی و نفت نشسته است.

در کشوری که از رشد و بلوغ فکری و شکوفائی استعدادهای مردم جلوگیری میشود جامعه آن از یک جامعه فکر کننده و خلاق و سازنده و مبتکر و مستقل بصورت یک جامعه عقب مانده و وابسته و فرمانبردار در میآید. وقتی انسانی را از اندیشیدن باز میدارند او از فرد

«آزاد» در اندیشیدن عقب می ماند در دنیای امروز تنها درجه خلاقیت و ابتکار و نیروی فکر و دانش و بینش ملاک ترقی ملتها است و همه این استعدادها نیز در پرتو فروغ «آزادی» رشد می کنند.

در بالا متذکر شدیم که روحانیت ارتجاعی و سلطنت استبدادی دو مانع اصلی بر سر راه اجرای قانون اساسی بودند. اینک برای نمونه به ذکر دو مثال از این دو عامل مبادرت میکنیم:

۱ - نمونه ای از نقش روحانیت ارتجاعی در مخالفت با قانون اساسی

نکاتی از رساله شیخ فضل الله نوری در تحریم مشروطیت و قانون اساسی

شیخ فضل الله نوری رساله ای در تحریم قانون اساسی نوشته که آیت الله خمینی با الهام از افکار و رساله او نظام ولایت فقیه را بنیان نهاده است. گرچه در یکی از شماره های گذشته مهرگان نیز از این رساله یاد شده است ولی بعلت اهمیت آن در انقلاب مشروطیت مجدداً بدان اشاره می کنیم: «... و کالت چه معنی دارد موکل کیست اگر مقصود امور شرعیه است این امر راجع به ولایت فقیه است نه فلان بقال و بزاز... اعتبار به اکثریت آراء به مذهب اسلامیه غلط است و قانون نویسی چه معنی دارد. قانون ما مسلمانان همان اسلام است و اعتبار به اکثریت آراء حرام تشریعی و بدعت در دین است... یکی از مواد آن ضلالت نامه ملعون که مسمی به قانون اساسی است اینست که افراد مملکت متساوی الحقوقند. ای بی شرف ای بی غیرت به بین صاحب شرع برای اینکه تو متحل به اسلامی برای تو شرف مقرر فرمود و امتیاز داد تو را، تو از خودت سلب امتیاز می کنی و میگوئی من باید با مجوس و ارمنی و یهودی برادر و برابر باشم... ماده دیگری که در این ضلالت نامه است آزادی قلم و آزادی مطبوعات است... والعجب که منع از تمیزی شده و حال آنکه نهی از متکر از اصول عملیات است... این مزخرفات برای هدم اساس دین و اضمحلال شریعة المرسلین بوده است... بنای اسلام بر دو امر است: نیابت در امور نبوتی و سلطنت. و بدون این دو احکام اسلامیه معطل خواهد بود... از جمله مواد آن ضلالت نامه اینست که حکم و اجرای هیچ مجازاتی نمی شود مگر به موجب قانون. این حکم مخالف مذهب جعفری علیه السلام است که در زمان غیبت امام علیه السلام مرجع در حوادث فقها از شیعه هستند و مجاری امور به یدایشان است... از جمله مواد تقسیم قوای مملکت به سه شعبه که اول قانون مقننه است و این بدعت و ضلالت محض است. زیرا در اسلام برای احدی جایز نیست تقنین و جعل حکم...»

واقعه میدان توپخانه

پیشامدی که به نام واقعه میدان توپخانه در تاریخ مشروطیت ضبط است یکی از

مهمترین بحرانهایی است که در دوره مشروطیت ایران پیش آمده و در خور آنست که در اطراف آن تا حدی که ضرورت ایجاب می کند گفتگو شود.

پس از آنکه محمد علیشاه با صرف وقت و پول بسیار و فعالیت شب و روز دسته هایی از ملاهای مستبد و متنفذین دولت و اوباش و قاطرچی و فراش و جلو دار و بعضی از رؤسای ایلات و قزاق که همیشه پشت سر او ایستاده بود فراهم کرد و تهیه کار را برای بهم زدن مشروطیت آماده و مهیا دید، صبح نهم ذیقعده پیش از طلوع آفتاب دسته های یشماری مسلح و غیر مسلح از گوشه و کنار شهر و محلات و از خارج شهر پیاده و سواره و با درشکه و کالسکه طبل زنان و عربده کشان به طرف میدان توپخانه که مرکز پایتخت بود روانه شدند و چندین چادر پوشهای شاهی بتوسط فراشهای شاهی در صحن میدان برپا کردند، آبدارخانه و قهوه خانه و آشپزخانه مفصل بکار انداختند و در اندک زمانی خیابانهای ناصریه، چراغ برق و علاالدوله (فردوسی امروز) خیابان باغشاه (سپه) و خیابانهای اطراف ارک دولتی و خیابان جلو بازار و خیابان لاله زار را تصرف و اشغال کردند و برای اینکه مجلسیان غافلگیر شوند و فرصت به مشروطه خواهان ندهند که به یاری آنها بیایند، یک ستون که عده آنها در حدود هزار نفر بود بسر کردگی مقتدر نظام صاحبمنصب توپخانه و یک ستون چاله میدانی که عده اش بیش از ستون اول بود بسر کردگی صنیع حضرت صاحبمنصب توپخانه با جمع کثیری از طبقات قاطرچی، فراش، جلو دار، الواط و اشرار به طرف مجلس رفتند.

چون در مجلس بسته بود، مهاجمین به طرف مسجد سپهسالار و محل تجمع مجاهدین حمله ور شدند و عده ای هم وارد مسجد شدند و بنای شلیک را گذاردند. مجاهدین با اینکه عده کمی بودند و غافلگیر شده بودند، خود را نباختند و بدون فوت وقت مناره ها و ارتفاعات مسجد را سنگر کردند و بنای تیراندازی را به طرف مهاجمین گذاردند و چنان مردانه دفاع کردند که مهاجمین مجبور شدند از مدرسه بیرون روند. سپس به لخت کردن عابرین و غارت دکانها و خانه ها پرداختند و به رفقای خود که در میدان توپخانه جمع بودند پیوستند.

حاجی شیخ فضل الله که سر سلسله مستبدین بود با آقا سیدعلی یزدی و نقیب السادات شیرازی و حاجی میرزا ابوطالب زنجانی و ملا محمد آملی و عده ای از طلاب و ملاها و سادات مستبد به میدان توپخانه رفته و در چادر مخصوصی که برای آنها برپا کرده بودند جای گرفتند و در وسط میدان منبری گذاردند و هر یک از سران مستبدین به نوبت منبر رفته و آن جماعت انبوه را به مخالفت با مشروطیت و بر انداختن ریشه آزادیخواهان تشویق می کردند. اشرار و اوباش که عده آنها از حساب خارج بود در خیابانها به غارت کردن دکانین و لخت کردن عابرین و کتک زدن و بی احترامی کردن مردم مشغول بودند و

حاجی شیخ فضل الله در منبر این قیام را خدمت در راه دین و شریعت و جنگ با کفار و مرتدین و بایبها اعلام می کرد و آن جماعت انبوه را به تاراج خانه ملت و کشتن مردم تشویق می نمود. روزنامه صورا سرافیل می نویسد، سیدعلی آقا یزدی سوار توپ شده بود و با فریاد و فغان جماعت را به ریختن خون مشروطه طلبان تحریک می کرد.

سعدالدوله و امیربهادر و لیاخف و سایر مستبدین در دربار گرد محمد علیشاه جمع شده بودند و با خاطری شاد و مطمئن از فتح و پیروزی هدایا برای کسانی که در میدان جمع شده بودند می فرستادند و آنها را به مقاومت و ایستادگی در مقابل ملت تشجیع می کردند، صاحبمنصبان کشیکخانه مقدار زیادی تفنگ و فشنگ میان میدان نشینان تقسیم کردند.

در همان روز ناصرالملک رئیس الوزرا از طرف محمد علیشاه دستگیر و زندانی شد، وزرا از کار برکنار شدند و محمد علیشاه خود را کامیاب و مشروطیت را از میان رفته می پنداشت. از طرف دیگر چون خبر هجوم به مجلس و مجتمع شدن مستبدین در میدان توپخانه در شهر منتشر شد با اینکه خیابانهای مهم شهر که به مجلس منتهی می شد از طرف اشرار اشغال و سنگربندی شده بود، مشروطه خواهان دسته دسته از راههای مختلف به طرف مجلس شتافتند و هنوز روز پیاپیان نرسیده بود که در حدود هزارها نفر که بسیاری از آنها مسلح بودند مسجد سپهسالار، مجلس و میدان بهارستان و خیابانهای اطراف را اشغال کردند و دسته های مسلح از مجاهدین در نقاط حساس برای پاسبانی گماشتند و خطبا مردم را به حفظ مشروطیت و آزادی، دعوت به مقاومت و فداکاری نمودند.

و کلا در مجلس حضور یافته جلسه رسمی مجلس را تشکیل دادند. شش نفر از معاریف مشروطه خواهان بنمایندگی از طرف مجلس با اتفاق عضدالملک حضور شاه رسیدند و از او تقاضا کردند که جمعیت میدان توپخانه را متفرق کند، ولی محمدعلیشاه با کبر و غرور به آنها جواب داد که اول باید انجمنهایی که در مجلس جمع شده اند متفرق شوند و سپس امر به تفرقه کسانی که در میدان توپخانه اجتماع نموده اند خواهد داد.

ساعت به ساعت بر عده مدافعین مشروطیت افزوده می شد و ساعت به ساعت اخبار موحش و ناهنجار از وحشیگریهای مستبدین و از قتل و غارت و آدم کشی آنها به مجلسیان می رسید. چنانچه خبر رسید که عنایت الله زنجانی را که یکی از مشروطه خواهان بود در میدان توپخانه قطعه قطعه کردند و نعش پاره پاره او را به درخت آویختند و چشم او را پسر نقیب السادات با چاقو بیرون آورد و نیز عده زیادی را در خیابان ناصریه و اطراف بازار کشتند و مجروح کردند.

عده دیگر از ملاهای تهران از قبیل سلطان العلما - سیدابراهیم قزوینی - حاجی شیخ

عیسی چالمیدانی - سید مهدی امام - سید محمد پسر سید علی اکبر - حاجی علی اکبر بروجردی - ملا محمد پیشماز به جماعتی که در میدان توپخانه جمع شده بودند پیوستند و سید محمد یزدی و سید اکبر شاه همه روزه منبر می رفتند و مردم را به مخالفت با مشروطه طلبان تحریک می کردند چنانچه سید اکبر شاه با فریاد می گفت:

ای مسلمانان زنا بکنید دزدی بکنید آدم بکشید اما نزدیک این مجلس نروید. ان الله یغفر الذنوب جمیعاً.

اوباش فریاد می کردند ما مشروطه نمی خواهیم ما دین نبی خواهیم، روز دوم این غائله، شیخ محمود ورامینی که از سر سلسله مستبدین بود با هفتصد نفر به کمک جماعتی که در میدان جمع شده بودند وارد تهران شد و از طرف مستبدین با فریادهای مرده باد مشروطه زنده باد شاه پذیرایی شدند و در چادرهایی که قبلاً برای آنها برپا شده بود جای گرفتند.

مخبر رویتر خبر می دهد با آنکه شرب شراب در مذهب اسلام حرام است جماعتی که در میدان توپخانه برای حمایت از اسلام جمع شده بودند و از مشروطه بد می گفتند علناً در حضور علمای بزرگ شراب می خوردند و عربده می کردند و به مخالفین اسلام فحش می دادند و بدمستی می کردند و روحانیونی که در میدان بودند رفتار پیروان خود را نادیده می گرفتند و کمترین اعتراضی به عمل خلاف شرع آنها نمی کردند.

روزنامه جبل المتین می نویسد عنایت الله زنجانی هفتصد تومان پول در جیب داشت و یک ساعت طلا با زنجیر قیمتی در بغلش بود اوباش بیشتر برای ربودن پول و ساعت او را کشتند و پسر نقیب السادات که چشمهای عنایت الله را با چاقو بیرون آورد فریاد می کرد:

ای حضرات مسلمانان شاهد باشید و در روز قیامت در حضور جدم شهادت بدهید که من در راه دین اول کسی هستم که چشم مشروطه خواهان را بیرون آوردم.

افزایش نیروی ملیون و تقویت معنوی که از اکثر نقاط ایران می شد محمدعلیشاه را نگران کرد و سستی و تزلزلی در ارکان جمعیت میدان توپخانه ایجاد نمود و یقین کردند که اگر کار به این منوال بگذرد قدرت مشروطه خواهان فزونی خواهد یافت و کار به مظفریت آنان خاتمه پیدا خواهد کرد، این بود که محمدعلیشاه که قصدش جز اشغال مجلس و از میان بردن مشروطیت چیز دیگری نبود همینکه به ناکامی خود پی برد و از موفقیت ناامید گشت و از نیروی مشروطه خواهان بیمناک گردید راه صلح و سازش پیش گرفت و نظام السلطنه را که یکی از رجال مجرب و کاردان و مزور و حیله گر بود به صدارت برگزید و او را به مجلس معرفی نمود و واسطه اصلاح کار قرارداد و امر داد فراشهای دولتی چادرهای میدان توپخانه را پائین آوردند و در نتیجه اشرار و الواط دسته دسته کله خورده و

سر بزیر، راه خانه های خود را پیش گرفتند و بدین ترتیب غائله میدان توپخانه خاتمه پیدا کرد و برای یک دفعه دیگر مشروطیت خلاصی یافت.

نقل از تاریخ انقلاب مشروطیت، تألیف دکتر مهدی ملکزاده

۲ - نمونه ای از نقش نظام سلطنت استبدادی در تجاوز به حریم قانون اساسی

واقعه سوؤ قصد ۱۵ بهمن ماه ۱۳۲۷، به شاه در دانشگاه، پیامدهای شومی برای ملت ایران ببار آورد از جمله این حادثه بصورت پیراهن عثمانی برای تشکیل مجلس مؤسسان فرمایشی و سلب بخشی از حقوق مردم و تفویض آن به شاه مورد سوؤ استفاده قرار گرفت. با اینکه این تجاوز بحقوق مردم موجب تزلزل پایه های نظام سلطنتی گردید اما این تازه آغاز تهاجم بحریم قانون اساسی بود زیرا پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه دولت دکتر مصدق، مانند دوران سلطنت رضاشاه، کل قانون اساسی در بایگانی تاریخ مدفون شد و امر و فرمان جایگزین اجرای مواد آن گردید و کار بجائی رسید که حتی نام بردن از قانون اساسی بصورت جرم و گناه نابخشودنی درآمد و طرفداران آن گرفتار زندان و محرومیت های گوناگون شدند. انقلاب ۲۲ بهمن ماه ۵۷ و سقوط و انقراض نظام سلطنتی خونبهای قربانی کردن قانون اساسی انقلاب مشروطیت ملت ایران بود اما آنها که در این جا بجائی قربانی شدند مردم ایران بودند زیرا بجای آنکه این انقلاب ۲۲ بهمن قاتق نانشان بشود قاتل جانشان شد.

نامه قوام السلطنه به شاه در اعتراض به تغییر قانون اساسی

عریضة سرگشاده به پیشگاه اعلیحضرت هما یون شاهنشاهی

با کمال تأسف فدوی مجبور است بعرض حضور مبارک برساند که جریان فعلی امور مملکت و تزلزلی که اخیراً بعلت عدم اعتنای به عواقب امور در قانون اساسی پدیدار گشته خطرات عظیمی را فراهم ساخته است که نه تنها به ارکان کشور بلکه بر اساس سلطنت ملی نیز لطمه کلی وارد نموده است.

فدوی بواسطه عارضه کسالت و لزوم معالجه در اروپا بودم که اطلاع حاصل کردم تصمیم بانعقاد مجلس مؤسسان گرفته شده است. حاجت بتوضیح نیست که در حاضر کردن اشخاص بنام مؤسسان و تحصیل آرائی از ایشان بهیچوجه رعایت لازمه حقوق ملت ایران و پایه و اساس حکومت ملی منظور نشده و جز متزلزل ساختن قانون اساسی کشور که ضامن بقای حکومت ملی و مشروطیت است و فرد فرد وزرای دولت ذمه دار و مسئول حفظ و وقایه آن بوده و هستند و بخصوص مراعات کامل آن از نظر جغرافیائی و سیاسی برای ملت ایران از اهم امور است نتیجه دیگری حاصل نگردیده و حیرت بر حیرت افزوده شده است که

دراستح مجلسین اعلیحضرت هما یونی که فرموده اند در پاره ای از اصول قانون اساسی نیز تجدید نظر شود و مخصوصاً اصل ۴۹ قانون اساسی را تغییر دهند.

بنده از نظر پنجاه سال تجربه و سابقه خدمتگزاری صریحاً به عرض می‌رسانم که برای مملکت هیچ خطری بزرگتر و لطمه ای عظیم تر از این نیست که تنها وثیقه بقای ایران یعنی قانون اساسی وسیله بازیچه و دستخوش تغییر و تبدیل گردد و متأسفم که در طی عرایض مکرر چه بالواسطه و چه بلاواسطه نتوانسته‌ام توجه اعلیحضرت را به طرف خود معطوف نمایم تا بتوانم حقایق را در خیر مملکت و صلاح شخص اعلیحضرت به عرض برسانم.

باید اعلیحضرت قبول فرمایند که ما حاصل قانون اساسی که حاوی حقوق ملت ایران است در این اصل ۴۹ مندرج شده و در زمانی که سلاطین استبداد و حکومت مطلقه مملکت را تحت استیلای قادرانه خود داشتند و هیچگونه حقی برای مردم نمی‌شناختند و خود را بالورانه دارای هر نوع حقی می‌دانستند، بالاخره حق خداداد مردم را طبق این قانون اساسی تصدیق نموده و خود را نماینده ملت ایران و سلطنت را ودیعه ای از طرف ملت برای خود تشخیص دادند و اعلیحضرت پادشاه فقید در طی بیست سال سلطنت با قدرت مطلقه به هیچ وجه تغییر مواد مربوط به حقوق ملت ایران در مخلیه خود راه ندادند.

اینک با صدور منشور ملل متفق و اعلامیه عمومی حقوق بشر که از طرف ممالک معظمه منتشر گردیده و دنیا حقوق بیشتری برای مردم گیتی شناخته است، اعلیحضرت هما یونی که حفظ و صیانت قانون اساسی را بر عهده گرفته و سوگند یاد فرموده اند، چگونه امر می‌فرمایند این وثیقه محکم را که در دست مردم ایران است از ریشه و بنیان بر هم زنند و قوانین مصوبه مجلس شورای ملی را که از در بند سنا هم با اشکالات متصوره می‌گذرد قابل تعویق یا تعلیق یا توقف گردانند و توجه نفرمایند که وقوع چنین فکر در حکم تعطیل قوانین و محو و الغای مشروطیت است و یا به فرض اگر امروز به سکوت بگذرد و معدودی برای خوشآیند اعلیحضرت یا در نتیجه تهدید و تطمیع در پیشرفت آن موافقت نمایند و ای بر حال امروز و آتیه آنها که سکوت و موافقت کرده و اعلیحضرت را به مخاطرات عظیم آن متوجه نموده اند.

باید بی‌پرده عرض شود که اگر می‌گویند در تمام مدت مشروطیت ایران قوانینی بر خلاف مصالح کشور از مجلس گذشته است که اکنون تغییر اصل ۴۹ را ایجاب نموده، توضیح دهند کدام قانون که به جریان طبیعی گذشته و فشار حکومت در آن راه نداشته، مخالف مصلحت بوده است تا در آن قانون تجدید نظر شود نه اینکه به بهانه موهوم حق مسلم و معلوم ملت را طوری از پایه و ریشه قطع کنند که از حکومت ملی و مشروطیت نام و نشانی

نماند و در موارد معلوم که حاجت به توضیح نیست جز ندامت و افسوس اثری باقی نگذارد. پر واضح است که با بودن همین قانون اساسی بر کسی پوشیده نیست که متصدیان امور از قدرت خود سوء استفاده نموده و مقامات نظامی و شهربانیها در موارد مختلف، مردم را در تنگنا و زحمت گذارده و بر بدبختی و بیچارگی مردم افزوده اند، چه رسد به آنکه دیگر در مملکت قانونی عرض وجود ننماید یا دستخوش هوی و هوس جمعی مغرض و متملق واقع شود.

بر این بنده فرض است به حکم تجربیات گذشته و خدمتگزاری طولانی در این موقع که چنین اراده ای فرموده اند علناً و بالصریح به عرض برساند که این تصمیم از هر جهت مضر و خطرناک و بر خلاف مصالح عالیه کشور است و اشکالات بسیار و عواقب ناگواری را نه فقط برای ملک و ملت بلکه برای شخص اول مملکت ایجاد خواهد کرد و از نظر سیاست بین المللی نیز برای کشوری ضعیف مانند ایران در حکم سمی مهلک است و به همین نظر بوده است که در قانون اساسی ایران طبق اصل ۴۴ شخص پادشاه را از مسئولیت مبری دانسته اند و در نتیجه همین عدم مسئولیت است که تمام موادی که مربوط به فرماندهی کل قوا و عزل و نصب وزرا و سفرها و اعلان جنگ و صلح و امضای قوانین و آنچه از این قبیل است عموماً دارای جنبه تشریفاتی می گردد و این حقوق فقط و فقط ناشی از ملت ایران است که بودجه عمومی مملکت را از نظام و غیر نظام از دسترنج و محرومیت‌های خود پرداخته و تمامی این حقوق را در حیطة اختیار و اقتدار نمایندگان خود گذارده است که از طرف نمایندگان ملت یعنی مجلس شورای ملی و سنا به وسیله رأی تمایل و اعتماد به وزرا تفویض می شود و بدیهی است در غیر این صورت مشروطیت یعنی حکومت ملی و مسئولیت وزرا مفهوم خارجی نخواهد داشت، چه اگر شخص پادشاه مداخله در امور مملکت و حکومت فرماید طبعاً مورد مسئولیت واقع می شود و طرف بغض و عناد عامه واقع می گردد و چنین نتیجه ای نقض منظور قانون گذار را می نماید و سنجش اختیارات رئیس جمهور آمریکا یا سوئیس با پادشاه ایران غیر وارد است، زیرا آنها اگر از حدود خود تجاوز کنند در آینده از انتخاب مجدد محروم و محاکمه می شوند، در صورتی که طبق قانون اساسی سلطنت ایران مقامی ثابت و از تغییر و تبدیل مصون و محفوظ است چنانکه در کشور بزرگ انگلستان و سوئد و بلژیک که نمونه بارز این نوع سلطنت هستند، هیچگونه حقی از این قبیل برای شخص پادشاه منظور نشده است.

با توضیحات معروضه استدعا دارد به گفته های مغرضین و متملقین توجه نشود و از چنین تصمیم خطرناک تا زود است انصراف فوری حاصل فرمایند زیرا قوانینی که از مجلس شورای ملی می گذرد به مجلس سنا خواهد رفت و در سنا هم که اعضای آن از اشخاص

مجرب و بصیر و به وظایف ملی و مصالح حال و مآل کشور آشنا و آگاه هستند و نیمی از اعضای آن از طرف اعلیحضرت تعیین می شود مراقبت لازم را نسبت به حدود مسئولیت خود خواهند نمود. فدوی مکلف است به عرض برساند و خاطر مبارک را متوجه کند که تغییر اصل ۴۹ قانون اساسی که عملاً انشا قانون گذاری را موقوف و به دست قوه مجریه می سپارد کار ساده و آسانی نیست و یک چنین خطای ملی و گناه سیاسی را منتخبین سنا و نمایندگان مجلس شورای ملی مرتکب نخواهند شد زیرا این فکر در حکم بازگشت حکومت مطلقه در ایران است که در زمان محمدعلی میرزا نیز جرأت پیشنهاد و تفوه آنرا نداشته و این تعطیل مشروطیت هنگام بسط و توسعه آزادی دنیا نتایجی دربر خواهد داشت که از مشاهده دورنمای وحشتزای آن لرزه بر اندام دوستداران مقام سلطنت می افتد.

در موقع تشکیل مجلس مؤسسان، بنده در ایران نبودم والا در توضیح کامل و اقدام به انصراف کامل اعلیحضرت همت می گماشتم و در ایام اخیر هم به نیت اینکه توضیحات لازمی را به عرض برسانم با شدت مرض به تهران آمدم ولی مسافرت اعلیحضرت مانع انجام وظیفه شد. از طرف دیگر ناخوشی به بنده مجال نداد در تهران توقف نمایم ناچار اکنون وظیفه خود را نسبت به مصلحت ملک و ملت و شخص اعلیحضرت بدین وسیله انجام می دهم و در صورتی که به عرایض صادقانه فدوی ترتیب اثر ندهند و باز مجد و مصر بر چنین اقدام باشند، دیری نخواهد گذشت که ملاحظه خواهند فرمود این عمل موقتی و زودگذر و نتایج آن بسیار وخیم و بی شبهه به خشم و غضب ملی و مقاومت شدید عامه منتهی خواهد گردید و آن روز است که زور سرنیزه و حبس و زجر مدافعین حقوق ملت علاج پریشانیها و پشیمانیها را نخواهد نمود. معروضه ۲۶ اسفند ۱۳۲۸ احمد قوام.

پاسخ شاه به نامه قوام السلطنه بوسیله حکیم الملک وزیر دربار

جناب آقای احمد قوام

عریضه سرگشاده ای که به پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی تقدیم داشته بودید وصول داد و مطالعه مندرجات آن در پیشگاه ذات شاهانه با تعجب و تأسف تلقی گردید.

تعجب از اینجا ناشی است که چرا نخست وزیر سابق که قسمت اعظم مشکلات موجود کشور از دوران زمامداری او به یادگار باقی مانده و جریان نامطلوب فعلی اکثراً نتیجه طبیعی و منطقی عملیات خودسرانه و مفرضانه آن زمان است، حال به خود اجازه می دهد که به عنوان دلسوز ملت و غمخوار مردم همان مردم و ملتی که در مدت زمامداری او دستخوش مطامع اغراض خود و اطرافیانش بوده و آشفتگی اوضاع و بیچارگی عمومی را در نتیجه ترویج رشأ و ارتشأ و توسعه فساد در تمام شئون کشور موجب و مسبب بوده اند و حقاً

می بایستی اکنون به کیفر سیاست اعمال خود در پنجه عدالت مقهور و گرفتار باشند و بقیه ایام زندگانی پلید خود را در گوشه ای از زندان سپری نمایند اکنون مجدداً از فراموشی و جنبه رأفت و شفقت مردم سوء استفاده نموده و در میدان سیاست اسب تازی و یا ریختن اشک تمساح به حال عموم دلسوزی و به تزلزل خیالی ارکان مشروطیت نوحه سرائی نمایند.

اگر خود شما فراموش کرده اید و یا تظاهر به فراموشی می نمائید عواقب سوء سیاست و بنا به عقیده پاره ای خیانت ورزی شما در امور کشور به این کیفیت داشت تجلی می نمود که اگر خواست و تفضل خداوندی و غیرت ملی و شهامت افراد آذربایجانی همراهی نمی کرد و مجاهدات و فداکاریها و از خود گذشتگی های افراد ارتش دلیر این کشور تحت هدایت و فرماندهی مستقیم شاهنشاه نبود و صبر و بردباری و متانت و همت خستگی ناپذیر ذات شاهانه تأیید نمی نمود، حال نام آذربایجان از تاریخ این کشور زدوده شده بود و این ننگ و بدنامی محو ناشدنی تا ابد دامنگیر این کشور می گردید.

اگر جناب عالی تا این درجه رشته افکار و خاطرات خود را از دست داده اید که نسبت به اصلاح قانون اساسی و عمل مجلس مؤسسان که از نخبه ترین افراد و صالح ترین و علاقمندترین رجال این کشور که شماری از آنان از صدر مشروطیت به یادگار مانده اند تشکیل یافته به خود اجازت ایراد و خرده گیری می دهید و این عمل را که مکمل تاریخ مشروطیت کشور شاهنشاهی است به زعم خود باعث تزلزل موهوم ارکان مشروطیت می خوانید و خود را از این فکر بری و بی اطلاع و بدون سابقه نشان می دهید، ناگزیر هستم که یادآوری نمایم که شخص جناب عالی اول کسی بودید که نغمه اصلاح قانون اساسی را ساز کردید و آن در موقعی بود که از مسافرت مسکو مراجعت و از جهت اجرای تعهدات شومی که به عهده داشتید و از لحاظ آماده ساختن نقشه تحویل آذربایجان به پیشه وری و رفع مانع قانونی آن لزوم توسل به چنین اقدامی را صریحاً به پیشگاه مبارک متذکر شدید که اوضاع تغییر کرد و آذربایجان دومرتبه به مادر میهن بازگشت نمود و آرامش و سکونی در اوضاع پدید آمد و درجه علاقه نسبت به ذات شاهانه در دلها فزونی یافت. از آنجا که خود نخست وزیر بوده و لازم می دیدید که از فکر اصلاح طلبانه شاهنشاه تبعیت و پیروی نمائید این عنوان را به نحو دیگر تعقیب و با اذعان به لزوم رفع نواقص موجود در قانون اساسی و تطبیق دادن آن با مقتضیات زمان حاضر و احتیاجات فعلی کشور و همچنین تعدیل قوای ثلاثه مملکت فعلی به شهادت نطقها و بیانات خود در مجلس شورای ملی ضرورت این عمل را خاطر نشان و دو نفر از وزیران کابینه خود را مأمور مطالعه و تهیه طرح های لازم نمودید.

حتی شما که دعوی احترام به قانون را می نمائید در کابینه اول خود بعد از شهریور در

همان موقع که اختیار انحلال به موجب قانون اساسی هنوز به شاهنشاه تفویض نشده بود از مقام سلطنت اختیار انحلال مجلس را با وجود موانع قانونی آن درخواست می کردید.

حال چگونه می شود که اصلاح و تکمیل قانون اساسی را که تازه مطابق قوانین اساسی سایر ممالک مشروطه سلطنتی که خود مخترع مشروطیت بوده اند انجام شده است و بعلاوه با توجه به سنت طبیعی یعنی اصل تکامل و ارتقا صورت گرفته برخلاف مصالح عالی کشور می خوانید و خود را از آن به کلی بی اطلاع قلمداد می نمایند و حقوق و اختیارات مقام سلطنت را بی ادبانه و جسورانه تشریفاتی و بی پایه و بی مایه تلقی می کنید؟

اگر این حقوق و حدود بنا به آرزوی شما تشریفاتی می بود اکنون بنیان ارتش این کشور نیز از بیخ و بن بر کنده شده بود. باز مگر به خاطر ندارید که برای ترفیع افسران خائن و فراری متجاسرین آذربایجان و اعطاء درجه آنها چقدر پافشاری داشتید و تنها ذات شاهانه به اتکا همین حقوق و اختیارات بود که از صدور چنین فرامینی که اصل مسلم تشویق خادم و تنبیه خائن را به کلی واژگون می ساخت خودداری نموده و فرمودند حاضرم دستهای خود را قطع نمایم تا اینکه به چنین خیانتی نسبت به کشور تن در دهم.

اینها و سایر خاطرات تلخی که از زمامداری شما باقیست، که ذکر موارد دیگر آن تحریر کتابی را لازم دارد ایجاد تعجب می نماید که چرا حال که از مسئولیت دور هستید مطالبی را به عنوان خیرخواهی و صلاح اندیشی عنوان می کنید که خود دردوران حکومتان الفا کنندۀ آن فکر بوده اید. آیا ممکن نیست تصور شود که اصلاحات مقرر در قانون اساسی غیر از آن بوده است که شما می اندیشیده اید و بدین جهت موجبات عدم رضایت و شکایت شما را فراهم آورده؟

به هر حال جناب آقای قوام باید بدانید که اوضاع قبل از مجلس مؤسسان یعنی حکومت مطلقه طبقه محدود و معدودی بر مبنای اغراض و مطامع فردی و استفاده جونی و منفعت طلبی به ضرر توده ملت دیگر تکرار نخواهد شد و این عده نخواهند توانست با نان قرض دادن و قرض گرفتن هائی منافع ملی را دستخوش هوا و هوس شخصی قرار داده و دوران حکومت خودسری و رسم خویشتن خواهی را تجدید و احیا نمایند. ضمناً نیز مطمئن باشید که به موجب همان اصل آزادی مطلق ملی که اکنون سنگ آنرا به سینه می زنید دیگر تجربه تلخ گذشته تکرار نمی شود و عنوان دسیسه سازی و دسته بندی موجب نخواهد گردید که دوبرتبه سو جریانات و خیانتهای گذشته به دست عده ای که مکرراً امتحان خود را در پیشگاه ملت داده اند تجدید و آن عده به حکومت نائل گردند. اما موضوعی که موجب تأسف گردید اینست که با اوضاع کنونی جهان و سختی وضعیت کشور ما که مقداری از آن

همانطور که توضیح داده شد معلول سیاست های غلط گذشته و پاره ای ناشی از اضطراب اوضاع سیاسی دنیا و انعکاس آن در محیط کشور ماست، چرا زمینه فکری پاره ای از این افراد به این درجه محدود و غرض آلود است که در عوض فداکاری و از خود گذشتگی و تشویق مردم به اتحاد و یگانگی با اغراضی پلید و افکاری مسموم در مقام القای فتنه و فساد برآمده و بخواهند وحدت کلمه ملی را تبدیل به تشتت و تفرقه نموده و تیشه بر ریشه هستی کشور بزنند تا شاید از این اغتشاش اوضاع، بیچارگان به نوائی رسند و یقین است این نمونه فکر حتی در پست ترین و عقب افتاده ترین مثل گیتی نظیر ندارد.

در قسمت اصلاح اصل ۴۹ قانون اساسی اگر باز منصفانه قضاوت می نمودید قطعاً تشخیص می دادید که انجام وظیفه بنا به دستور مجلس مؤسسان که مبعوث از طرف ملت است به عهده مجلسین محول شده و تنها شاید از این جهت باشد که برای قوانین بودجه ای که منحصراً در یک مجلس می گذرد و در مجلس دیگر مورد غور و مذاقه قرار نمی گیرد راه مطالعه بیشتری باز گذارد. زیرا ای بسا در اثر عوامل محیطی و احساسات آنی قوانینی در این رشته بدون مطالعه کافی بگذرد که اجرای آن به ضرر کشور باشد و برای رئیس کشور حقی باید به وجود آید که چنین قوانینی را ثانیاً به مجلس اعاده داده تا مجدداً مورد غوررسی و تعمق قرار گیرد و هرگاه باز تأیید گردید به موقع اجرا گذارده شود.

به هر حال اجرای این اصلاح به عهده نمایندگان مجلسین که طبعاً علاقمند به کشور و سعادت موکلین خود هستند محول گردیده و بر مجلسین است که تصمیم شایسته در اجرای دستور مجلس مؤسسان اتخاذ نمایند و هرگونه تصمیم که از مجلسین مقرر گردید البته به خیر و صلاح کشور خواهد بود.

ضرورت اجرای پاره ای اصلاحات دیگر از قبیل تمدید مدت مجلس برای جلوگیری از تشنجات انتخاباتی که هر دو سال یکبار گریبانگیر کشور می شود و با افزایش عده نمایندگان مجلس برای تقویت بنیان حکومت ملی که به عهده مجلسین محول گردیده به حدی روشن است که محتاج به توضیح بیشتری نیست.

اینکه اشاره نموده اید که با وجود قانون اساسی متصدیان امور از قدرت خود سوء استفاده نموده و مقامات نظامی و شهربانی ها در موارد مختلف مردم را در تنگنای زحمت گذارده اند. این خود از جمله معایبی است که در دوران حکومت و زمامداری شما به حد اعلای ظهور بروز رسیده بود. آیا جنابعالی به غیر از توسل به حکومت نظامی و حبس و زجرهای عناصر آزادیخواه که عده ئی از آنان در توقیفگاه در گذشته و پاره دیگر نزدیک به این خطر گردیده بودند و تنها گناه آنها عنوان مخالفت با زمامداری شما بود، به طریق

دیگری در مقام ادامه زمامداری خود برآمده اید؟ احتراز از همین معایب است که ملت را ناگزیر ساخت در مقام اصلاح نواقص قانون اساسی خود برآمده و از تجدید چنین اوضاعی که به نفع عده محدود جوازفروشان و رشوه خواران بود جلوگیری نماید. آیا توسل به تهدید و تطمیع را غیر از خود شما در زمامداری خود کسان دیگری بانی و مروج بوده اند.

اما اینکه عنوان نموده اید که در کشورهای دیگر سلطنتی نظائر چنین حقوقی به سلاطین داده نشده این خود یا منتهای غرض ورزی شما را می رساند یا حاکی از نهایت درجه بی اطلاعی است و توصیه می کنم راجع به انحلال مجلس یا مجلسین به قانون اساسی سوئد که نمونه بارز کشورهای مشروطه سلطنتی است مراجعه نمائید و جواب خود را دریابید. در این قانون برای پادشاه سوئد اختیاراتی بیش از آنچه برای شاهنشاه ایران قانون اساسی مقرر داشته، قائل گردیده است. این نمونه خود می رساند که نصایح و اندرزهای جنابعالی به پیشگاه مقدس سلطنت تا چه حد مشفقانه و بی غرضانه است.

اینک عنوان تأسف نموده اید که در ظرف این مدت نتوانسته اید نظریات مصلحانه خود را چه با واسطه و چه بلاواسطه به عرض مبارک برسانید و مورد توجه قرار گیرید. از این قسمت همانطور که خود در محلی از عریضه اشاره کرده اید حیرت بر حیرت اینجانب افزود. آیا توجه ذات شاهانه غیر از برگزیدن به نخست وزیری و اعطاء عنوان جناب اشرفی و دادن مجال برای خدمتگزاری به کشور به نحو دیگری می توانست مصداق پیدا نماید؟ در دوران زمامداری خود که مصادف با ایام فترت مجلس بود آیا مجالی برای عرض عرایض مشفقانه نداشته اید. باللعجب مجالس شرفیای بسیار متعددی شما در پیشگاه مبارک چگونه برگزار می شد مجال و فرصت آیا چگونه ایجاد و تولید می شود که هم بتوانید عرایض خیرخواهانه به عرض برسانید و هم اینکه نظریات اصلاح طلبانه را در امور کشور به کار بندید. آیا نمونه این عرایض و نصایح جز استقرار مظفر فیروزها بر مسند معاونت نخست وزیری و وزارت و وارد کردن وزرای اجنبی پرست و مرتبط با بیگانه در دولت و صدور جوازهای رنگارنگ چیز دیگری بوده است پس چرا از عدم مجال و فرصت و فقدان توجه و عنایت شکایت دارید؟

اما اینکه در عریضه خود اشاره ای هم به متملقین نموده اید باید گفته شود که این خصیصه نیز مانند سایر خصائل مذموم در شخص شما و در دوران حکومت شما بیشتر از دیگر مواقع تجلی داشته است. این خود شماست که پاره نئی از وزرای کابینه خود را به ارتکاب کارهای موهون و سایر تملاقات بی رویه که منطبق با اخلاق زشت خودپسندانه شما بود و می داشتید و خود به شخصه نیز همین که احساس ضعف و فطوری در کار می نمودید

به تضرع و الحاح پرداخته و به تملق گوئی که خلاف رویه رادمران است، شاهنشاه را از کیفیت اخلاقی و روحی خود مشتمز می کردید.

پس کسی که خود آلوده به تملق و خوشنود از تملق گویان است چنین صفتی را در دیگران نباید مورد ذم و قدح قرار دهد. در صورتی که همه می دانند که شاهنشاه دموکرات و آزادمنش نه گویی به تملق دادرو نه روئی به تملق گویان.

خلاصه باید بدانید که این قبیل عناوین و اظهارات دیگر به اندازه خردلی در پیشگاه افکار عمومی وقع و اهمیت نخواهد داشت و چون از حلقوم اشخاصی خارج می شود که اگر امر دائر شود که در کشور مبارزه با فساد همانطور که سرلوحه برنامه دولت است به نحو مؤثر و قاطع آغاز گردد، اولین هدف این مبارزه آنها خواهند بود، بنا بر این نزد خردمندان و آگاهان به رموز امور جز برانگیختن حس انزجار و نفرت تأثیر دیگری نخواهد بود و عنوان علاقمندی به قانون اساسی و تظاهرات مزورانه این اشخاص را از یاس ملت و کیفر قانون نجات نخواهد بخشید و بعلاوه مردم به خوبی واقف هستند که چه کسانی در مدت حکومت خود میلیونها اندوخته و ذخیره نموده و چه اشخاصی نیز میلیونها پول در راه رفاه عموم مصرف نموده اند.

ضمناً به شما نصیحت می کنم که در عوض تشبث به این حیل و طرح فتنه در کشور، بهتر این است بگذارید دست زمانه پرده فراموشی را بر روی اعمال شما بیافکند و خود به دست خود خاطرات گذشته حکومت خود را با آن همه مفاسد و معایب که مرور آن رعشه بر اندام وطن پرستان مستولی می سازد، تجدید ننموده و یا اینکه اگر فعالیت می خواهید در مقام برائت ذمه شود از عهده اتهامات و اعلام جرمها برآئید.

در خاتمه لزوماً توجه می دهد که در آتیه باید از عرض این قبیل عرایض که گاهی جنبه تملق و تضرع دارد و گاهی رنگ ریا و تزویر به کلی خودداری نمائید. زیرا بر مفسدین نمی سزد در امور کشوری که به آن درجه بی علافگی به تمامیت و استقلال آن نشان داده اند، عنوان نظری نمایند و سالکان طریق خدمتگزاری کشور را بخوانند با این عناوین از صراط مستقیم بازدارند. و چون خود موجب شده اید که پرده از روی اعمال و افعال مفسدت آمیز شما برداشته شود و بالطبع صلاحیت داشتن خطاب جناب اشرف را فاقد می شوید، بدین جهت بر حسب فرمان مطاع مبارک از این تاریخ عنوان مذکور از شما سلب می شود.

وزیر دربار شاهنشاهی، ابراهیم حکیمی

پس از انتشار نامه حکیم الملک در جرائد، تازه مردم مطلع شدند که قوام السلطنه نامه

تند و گستاخانه ای به شاه نوشته است زیرا نامه قوام در هیچ نشریه ای منتشر نشده بود فقط عده محدود از مقامات و نزدیکان دربار از متن آن اطلاع حاصل نموده بودند. از آن تاریخ بود که کوششها برای به دست آوردن نامه قوام آغاز شد، طولی نکشید که رونوشت این نامه دست به دست گشت و زبان به زبان انتشار یافت.

خلاصه پاسخ قوام السلطنه به شاه

«... آنچه را در عریضه سرگشاده به عرص رسانده ام تنها عقیده فدوی نبوده بلکه نظر علمای اعلام و متفکرین عالی مقام و وطن پرستان ایران بوده است که جز خیر و سعادت مملکت و صلاح شخص شخیص سلطنت نظری نداشته اند، و جای بسی تأسف است که عرایض خیرخواهانه بجای حسن قبول تولید ملال و کدورت نموده تا حدی که قسمت اعظم مشکلات موجود را نتیجه دوران زمامداری فدوی دانسته اند. اعلیحضرت همایونی اگر اندکی صرف وقت فرموده به تاریخ قرن اخیر ایران مراجعه فرمایند توجه خواهند فرمود که دوران زمامداری فدوی از جهاتی مشکل ترین و هولناک ترین ازمنه تاریخ ایران بوده و اگر فدوی به وظیفه وطن پرستی جرأت نموده قبول مسئولیت کرده ام و مصدر خدمت بوده یا مرتکب خیانت گردیده ام تاریخ ایران و بلکه تاریخ دنیا قضاوت آنرا کرده و خواهد کرد. اگر جسارتی کرده ام از این نظر بوده است که چون مملکت را مشروطه و اعلیحضرت را متجدد و شاهنشاه دموکرات می دانستم، لازم دیدم نظریات عموم را در کمال سادگی و صراحت برای خیر مملکت و صلاح شخص اعلیحضرت به عرض برسانم لکن از جوابی که امر به صدور فرموده اند جا دارد تصور شود که اوضاع امروز با هفتصد سال قبل فرقی نکرده است. چنانکه شیخ سعدی می گوید: «از تلون طبع پادشاهان بر حذر باید بود که وقتی به سلامی برنجند و دیگر وقت به دشنامی خلعت دهند.»

افسوس و هزار افسوس که نتیجه جانبازیها و فداکاریهای فدوی را با کمال بی رحمی و بی انصافی تلقی فرموده اند. به خدای لایزال قسم روزی که تقدیر نامه اعلیحضرت به خط مبارک به افتخار فدوی رسید که ضمن تحسین و ستایش فرموده بودند سهم مهم اصلاح امور آذربایجان به وسیله فدوی انجام یافته است متحیر بودم که چگونه افتخار ضبط و قبول آنرا حائز شوم، زیرا غیر از خود برای احدی در انجام امور آذربایجان سهم و حقی قائل نبودم و فقط نتیجه تدبیر و سیاست این فدوی بود که بحمدالله مشکل آذربایجان حل شد و اهالی رشید و غیرتمند آذربایجان با سیاست فدوی یاری و همکاری نمودند، و بعد که بحمدالله اعلیحضرت با جاه و جلال تشریف فرمای آذربایجان شدند - و برخلاف انتظار اعلیحضرت در بعضی نقاط استفاده جوئی و غارتگری شروع شد با تلگراف رمز عرض کردم اگر نتیجه

زحمات و اقدامات این است، از این تاریخ فدوی مسئول امور آذربایجان نیستم و ای کاش بجای این تهمتها و بی انصافی ها که بر خود اهالی آذربایجان معلوم است در آبادی و عمران و رفع خرابیها و خسارتها توجه بیشتری مبذول شده بود که اهالی رنج دیده و فلک زده آنجا به اطراف و اکناف پراکنده نمی شدند و مال و حشم خود را برای معاش یومیه به ثمن بخش نمی فروختند. اگر هم بحثی راجع به تغییر قانون اساسی کرده باشم راجع به تفسیر بعضی از مواد قانون اساسی بوده است. آنهم به این نظر بوده است که حدود مسئولیت وزرا دستخوش پاره ای مداخلات غیر قانونی نشود و امور حکومت من جمیع الجهات به وسیله وزرا و تحت نظارت دقیق مجلس اداره شود و اینکه می فرمایند دو نفر از وزرای کابینه را برای تغییر قانون اساسی مأمور نموده ام بر حسب امر و فرمایش همایونی بوده است که خواستم به عرض برسانند راهی برای تغییر قانون اساسی پیش بینی نشده است. آیا تمام این مقدمات دلیل می شود که به ترتیبی که بر همه معلوم است جمعی را به نام مجلس مؤسسان دعوت نموده قانون اساسی را تغییر دهند. یعنی همان قانون اساسی که اعلیحضرت موقع قبول سلطنت حفظ و حمایت آنرا تعهد نموده و سوگند یاد فرموده و کلام الله مجید را شاهد و ناظر قرار داده اند و مرحوم فروغی رئیس دولت وقت تصریح نموده که اعلیحضرت همایونی طبق قانون اساسی موجود سلطنت خواهند فرمود.

در نامه مزبور نوشته شده است اصلاح و تکمیل قانون اساسی با توجه به سنت طبیعی یعنی اصل تکامل و ارتقا صورت گرفته فدوی با هوش و ذکاوت فوق العاده اعلیحضرت چطور قبول کنم که اعلیحضرت همایونی چنین فرمایش را فرموده باشند زیرا قانون تکامل و ارتقا را نمی توان به این طریق تاویل نمود که حقوقی را که پیش از چهل سال قبل ملت ایران دارا بوده اکنون که افکار عموم ملل روشن تر و مبانی آزادی در همه جا محکمتر و کاملتر شده و برای مردم دنیا در تمام ممالک حقوق بیشتری شناخته شده است حقوق مردم ایران را به عنوان اصل تکامل و ارتقا یعنی بطور معکوس لغو کرد و قانون اساسی کشور را به نفع قوه مجریه تغییر داد و ملت ایران را از حق مشروع و مسلم خود محروم نمود.

امر فرموده اند که در عریضه سرگشاده حقوق و حدود سلطنت را بی پایه و مایه و بی ادبانه و جسورانه تلقی نموده ام. فدوی آنچه را به عرض رساندم نظری جز این نداشته ام که مقام شامخ سلطنت را آلوده امور حکومت نفرمایند و به معمول سلاطین مشروطه و قانون اساسی ایران از مسئولیت و طرفیت با مردم مصون و محفوظ مانند.

می فرمایند که در دوره زمامداری فدوی حبس و زجر عناصر آزادیخواه به حدی بود که عده ای از آنان در توقیفگاه درگذشتند و پاره ای دیگر نزدیک به این خطر گردیده بودند.

خوب بود یکی از آنان را که در توقیفگاه در گذشته بودند معلوم فرموده بودند. بعلاوه ایام زمامداری فدوی به حدی با پیشامدهای هولناک مصادف بود که ناچار از بعضی از دوستان عزیز و حتی از منسوبین خود با کمال احترام در عمارت شهربانی پذیرایی نمودم لکن بر خاطر مبارک پوشیده نیست که بعد از فدوی هر امری واقع شد. اشخاص محترم و آزاد یخواه را به حبس و زجر محکوم و در محبس شهربانی زندانی نمودند.

در خاتمه عرض می کنم که انتظار عموم از پیشگاه مبارک این است که حقوق ملت ایران طبق قانون اساسی موجود محفوظ بماند و امور کشور به مبعوثین ملت و وزیرای مسئول واگذار شود و دولتها مانند همیشه با رأی تمایل مجلس انتخاب شوند و اعلیحضرت همایونی طبق روح قانون اساسی سلطنت فرمایند و آنچه بر خلاف این منظور در بیست سال سلطنت شاهنشاه فقید معمول بوده از جزئی و کلی منسوخ و متروک گردد و از آنچه موهم خلف وعده و نقض عهد است اجتناب شود. بدیهی است با پیروی مراتب فوق عموم افراد ملت را به وفاداری و فداکاری تشویق و ترغیب فرموده و قلوب مردم را به مهر و محبت وجود مبارک تسخیر خواهند فرمود برعکس چنانچه حقوق مردم گرفته شود و دلها شکسته و مجروح گردد جز یأس کلی و ناامیدی عمومی که موجب بغض و عناد و مقدمه مقاومت و طغیان است نتیجه ای نمی توان انتظار داشت.

۲۵ خرداد از لندن، احمد قوام

نخست وزیر مجدّد قوام السلطنه و واقعه سی ام تیر ماه ۱۳۳۱

نظام مشروطه سلطنتی مشروعیت و قانونی بودن خود را از قانون اساسی به دست آورده بود. بنا بر این اولین مقامی که باید برای حفظ مشروعیت و موجودیت خود، حافظ و نگهبان قانون اساسی باشد شاه بود. اختلاف دکتر مصدق با رضا شاه و محمد رضاشاه، خاصه در دوران نخست وزیری خویش نیز بر سر اجرای قانون اساسی بود. دکتر مصدق مشروطه خواه نه تنها مخالفتی با سلطنت مشروطه نداشت بلکه با پافشاری در اجرای مواد قانون اساسی یعنی حقوقی که در این قانون برای مردم تعیین شده بود، حامی شاه و حکومت مشروطه سلطنتی بود. نه تنها دکتر مصدق بلکه همه افراد و شخصیتهای سیاسی طرفدار قانون اساسی، کوچکترین مخالفتی با شاه نداشتند. استعفای دکتر مصدق از نخست وزیری در اواخر تیر ماه ۱۳۳۱ نیز بخاطر حمایت از قانون اساسی و حفظ حقوق مردم بود.

پس از استعفای دکتر مصدق شاه فرمان نخست وزیری احمد قوام، که او را به انواع و اقسام فسادها و تباهی ها متهم ساخته بود صادر نمود و لقب «جناب اشرف» را نیز مجدداً به او اعطا کرد. قوام السلطنه مدعی طرفداری از قانون اساسی!! در اولین روز نخست وزیری خود اعلامیه ای خطاب به مردم صادر کرد که روی دیکتاتورها را سپید نمود. پس از پخش

این اعلامیه از رادیو بلافاصله در همه جا تظاهراتی برپا شد. بازار و کسبه بطرفداری از دکتر مصدق محلّهای کسب خویش را تعطیل کردند و به تظاهرات پیوستند. در اثر قیام یکپارچه مردم کابینه چهار روزه قوام السلطنه ساقط شد و او از ترس مردم مدت‌ها مخفی شد. شاه نیز در اثر خشم و قیام مردم با عقب نشینی و تسلیم به پیشنهاد دکتر مصدق مبنی به واگذاری مسئولیت وزارت دفاع به او، مجدداً فرمان نخست وزیر دکتر مصدق را صادر نمود.

آشوبگران را به موجب حکم خشک و بی شفقت

قانون قرین تیره روزی خواهم ساخت.

«اعلامیه قوام السلطنه»

ملت ایران، بدون اندک تردید و درنگ دعوت شاهنشاه متبوع و مفخم خود را به مقام ریاست دولت پذیرفته و با وجود کبر سن و نیاز به استراحت این بار سنگین را بردوش گرفتم. در مقابل سختی و آشفتنگی اوضاع در مذهب یک وطنخواه حقیقی کفر بود که به ملاحظات شخصی شانه از خدمتگذاری خالی کند و با بیفیدی به پریشانی و سیه بختی مملکت نظاره نماید.

حسن مسئولیت و تکلیف مرا بر آن داشت که از فرصت مغتنم استفاده کرده و در مقام ترمیم ویرانی‌ها برآیم.

ایران دچار دردی عمیق شده و با داروهای مخدر درمان پذیر نیست باید ملت همکاری بیدریغ خویش را از من مضایقه ندارد تا بتوانیم به این بیماری علاج قطعی دهیم، مخصوصاً در یکسال اخیر موضوع نفت کشور را به آتش کشیده و بی نظمی عدیم النظیری را که موجب عدم رضایت عمومی شده به وجود آورده است این همان موضوعی است که ابتدا من عنوان کردم و هنگامیکه لایحه امتیاز نفت شمال در مجلس مطرح بود موقع را غنیمت شمرده و استیفای حق کامل ایران را از کمپانی جنوب در آن لایحه گنجانیدم.

بعضی‌ها تصور نمودند همین اشاره باعث سقوط حکومت من شد. اگر هم فرضاً چنین باشد من از اقدام خود نادم نیستم. زیرا جانشین آینده جناب آقای مصدق السلطنه فکر را با سرسختی بی مانندی دنبال نموده و در مقابل هیچ فشاری از پای ننشست، اما بدبختانه در ضمن مذاکرات نوعی بی تدبیری نشان داده، که هدف را فدای وسیله کردند و مطالبه حق مشروع از یک کمپانی را مبدل به خصومت بین دو دولت ساختند و نتوانستند از زحمات خود کوچکترین نتیجه‌ای به دست آورند.

حل این مسئله یکی از لازم‌ترین مساعی من خواهد بود به نحوی که منافع معنوی و مادی ایران کاملاً تأمین شود، بدون آنکه به حسن رابطه دو مملکت خدشه وارد آید، البته این